



بررسی آثار و اندیشه‌های برتولت برشت

۲۷۰

xalvat.com

نوشته‌ی رونالد گری

ترجمه‌ی محمد تقی قرامرزئی

xalvat.com



انتشارات بابک

برنولت پرشت، ترجمه از متن انگلیسی رونالد گری،
 تیراژ ۳۰۰۰ نسخه، چاپ خوشه، زمستان ۵۲
 انتشارات بابک، تهران، میدان ۴۴، بازار ایران، طبقه سوم، شماره ۹۳-
 تلفن ۹۲۷۶۱۷

صفحه

فهرست مطالب:

xalvat.com

۵	زندگی و زمان پرشت
۲۷	آثار و منتقدین پرشت
۴۷	نمایشنامه های نخستین
۷۵	تئوریا و اندیشه های پرشت
۹۳	آخرین نمایشنامه ها
۱۱۵	آخرین نمایشنامه ها (دنباله)
	کتاب شناسی



علائم اختصاری که در «واشی مورد استفاده قرا» گرفته است

xalvat.com

آثار برشت:

ن. = نمایشنامه‌های برشت: جلد اول.

پ. = پی‌سی‌ها.

د. = درباره‌ی تاتر

ش. = شش نمایش گروه تاتری «پریتر آسمان»

ت. = تجربه‌هایی در تاتر.

مآخذ دیگر:

آدلر = ه. آدلر، «تاتر برتولت برشت».

بنیامین = و. بنیامین، «تاتر حماسی چیست؟»

اسلین = م. اسلین، «برشت، گزینش‌های سرادت‌ها».

گریم = ر. گریم، برتولت برشت و ساختمان آثار او.

لوئی = ه. لوئی، «درباره برتولت بینوا»

منه‌مایر = ف. ن. منه‌مایر، «برشت: فنه دلاور و فرزندانش».

رورموسر = ک. رورموسر، «برشت: زندگی گالیله».

شوماخر = ا. شوماخر، تجربه‌های تاتری برتولت برشت.

ش. م. پک = شکل و محتوی، دفتر اول درباره برشت

ش. م. دو = شکل و محتوی، دفتر دوم درباره برشت

ویلت = جان ویلت، «تاتر برتولت برشت»



برتولت برشت، که بعدها بزرگترین نمایشنامه نویس آلمان پس از جنگ نازیها گردید، در دهم فوریه سال ۱۸۹۸ در شهرستانی «اوسبورگ» که آن زمان جزو پادشاهی «باواریا» بشمار می رفت، پای به جهان نهاد. دگرگونیهای انقلابی جامعه، که بعدها آلمان را دستخوش تغییرات کرد و انگیزه‌ی اصلی تمامی کارها و آثار برشت گردید، هنوز آغاز نشده بود. «رایش» پیسمارک، که دولتهای آلمان را بطور بی سابقه‌ای در تاریخ این کشور متحد کرد، مدت بیست و هفت سال عمر کرده، رشد تقریباً باور نکردنی نیروی سیاسی و اقتصادی را در راه خود به پیش می برد. طی چهل سالی که از تأسیس «رایش» می گذشت، ملت آلمان از ۴۱ میلیون نفر به ۶۵ میلیون نفر افزایش یافت و در عین حال، از شکل گسترگان روستائی و صنعتگران ماهر به ملت صنعتی عمده‌ی اروپای غربی مبدل گردید. جمعیت به مناطق صنعتی هجوم آورد؛ جاییکه سابقاً دو سوم مردم در روستاها زندگی می کردند، طی همین دوره، دو سوم آن در شهرها به امرار معاش پرداخته، توأم با این دگرگونی، رشد مشابهی هم در رای سوسیالیستها بوجود آمد و از ۱۲۴۰۰۰ رای در اوانسل سالهای ۷۹ - ۱۸۷۰ به بیش از دوازده میلیون رای در سال ۱۹۱۲ بالغ گردید. معبد، انتقادات «نیچه» درباره‌ی سال ۱۸۷۳ همچنان صادق بود. جامعه‌ی نوین، در واقع، جامعه‌ای شیاد صفت، کوتاه نظر و محصول عادی و خوش بینانه‌ی تدریسی خامی بود که فقط بطور لفظی از «فرهنگ» حمایت می کرد و در نهایت امر، بیش از هر چیز، به بهروزی اقتصادی علاقمند بود. همچنین، جامعه‌ای شوونیستی بود که از شنیدن صدای مانور تهدید آمیز نیروهای نظامی «ویلhelm دوم» لذت می برد، که به صنف نظامیها بیش از همه احترام می گذاشت و سرانجام با همدردی فراوان به سری دروازه‌های گشوده‌ی جنگ اول جهانی پورش برد. در برابر این سرمایه داری برهمن، تاسیو تالیسم و شبه عظمت دوران جوانی برشت، بهتر می توان به علل از خورد گشتگی برشت در راه کمونیستها پی برد. آن زمان، اوسبورگ، هنوز يك منطقه‌ی آرام روستائی بود، ما نمی دانیم که برشت در زیر زمین به جستجوی چه چیزی مشغول بود، شاید، غیر از يك مورد، که خاطره‌ی آنرا چنین نوشته است:



همدردی و تقریباً احترامی که نسبت به يك قاتل، در آنجا احساس می‌شد. اکنون، در طغیان برشت علیه این مازوخیسم یا سادیسم پنهان، میشد موضوعی را پیش‌بینی کرد که او بعدها به خود اختصاص داد: نفرت از قهرمانی که در عین حال جنایتکاری «بزرگ» است، و کوشش برای بیزار کردن توده‌ها از قهرمان‌پرستی، که در واقع وسیله‌ای مناسب برای تن‌آسایی بود. و اگر برشت از لحاظ اخلاقی تا این حد از این مسئله زده شده بود، نباید تاثیر تربیت مذهبی اولیه‌ی او را از نظر دور داشت. او حاصل يك ازدواج مختلط بود: پدرش کاتولیک و مادرش پروتستان بود، و این خود جواب روشنی است برای این سؤال که چرا او در تمامی عمرش هرگز به اعتقادات مسیحیان ایمان نیاورد. با وجود این، بعنوان يك کمونیست معتقد، بطرزی عجیب به مسائل اخلاق و فضیلت علاقمند بود و می‌گویند یکبار وقتی که از وی سؤال شد چه نوع ادبیاتی بیش از همه ترا تحت تاثیر قرار داده است، پاسخ داد: «نخندید. کتاب مقدس». لیکن گفته‌ی فوق، این حقیقت را مستور نگه نمی‌داد که برشت، در نفی مذهب، بویژه در نفی مسیحیت، بسیار صراحت به خرج می‌داد. معبد، وقتی که «زن نیک» سچوان، در یکی از آخرین نمایشنامه‌های برشت، بحالت نومیدانه‌ای خدایان چینی را خطاب قرار می‌دهد، جنبه مذهبی خود برشت هم به وضوح دیده میشود:

«در جهانی که شما ساخته‌اید، باید لفرشی باشد. چرا بر تمسک‌کاری قیمت گذاشته، چرا انسان نیک را این چنین بیرحمانه مجازات می‌کنید؟»

شاید این گفته، کاملاً یادآور «مزامیر داود» باشد که اینگونه اعتراض تند را مطرح کرد، و با وجود اینکه این نمایشنامه به طور آگاهانه‌ای دارای مضمون ضد مذهبی است، مقدمات آن بطور شکفت‌آوری به شکوه و زاری‌ئی که شالوده‌ی هر مذهبی را تشکیل می‌دهد نزدیک است.

نگرش برشت در اینجا – که او را از مسیر کلی نویسندگان کمونیست جدا می‌کند – از تربیت خرده بورژوازی او ناشی میشود،



و بهمین جهت، منتقدین کمونیست، او را بر پایه‌ی اصولی دیگر مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهند. او نه در يك خانواده‌ی کارگری - گرچه از لحاظ مذهبی به این موضوع علاقمند بود - بلکه در يك خانواده‌ی مرفه بدنیا آمد. پدرش مدیر عامل يك کارخانه‌ی کاغذ سازی و مادرش دختر يك کارمند دولت بود و با وجود اینکه نیاکان او، هم از طرف پدر و هم از طرف مادر، به «دهقانان» (که در زبان آلمانی به معانی مختلف آمده است، مثلاً از يك کارگر گرفته تا يك کشتکار گروتمند) میرسیدند، منطقی به صورت يك جوان مرفه تربیت شده نه بعنوان «فرزند خلق». او از سال ۱۹۰۴ تا سال ۱۹۰۸ مانند اکثریت کودکان آلمانی، به مدرسه‌ی ابتدائی و از سال ۱۹۰۸ تا ۱۹۱۷ به «رئال گیمنازیوم» (مدرسه عالی) - که تقریباً مشابه «دبیرستان»های انگلستان در آن زمان بود ولی در آن بر زبانهای جدید و موضوعهای علمی تأکید میشد - رفت. در سال ۱۹۱۷ این دوره را به پایان رساند و برای تحصیل در رشته‌ی پزشکی وارد دانشگاه مونیخ شد، ولی فقط پس از یکسال، به خدمت سربازی احضار گردید. آگاهی از متانت و وابسته بودن کیفی تربیت برشت به طبقه‌ی متوسط، هرگز بطور کامل از فکر او خارج نشد. «ارنست شوماخر» Erhard Schumacher - مفسر مارکسیست عمده‌ی آثار او، حتی منشاء اعتراضات بیشمار برشت به طرفداری از کمونیستها را نیز در همین مورد جستجو می‌کند. مثلاً، وقتی که برشت در «اقدامات انجام شده» مردی جوان را که در صدد است از روی دلسوزی به حصه‌ی فقرا بپنژاید محکوم می‌کند و منتظر نمی‌ماند تا دیکتاتوری پرولتاریا آسایش عمومی بیشتری را به ارمغان بیاورد، می‌توان چنین تصور کرد که او تمایلات خیرخواهانه و عدم توانائی خود را به پذیرش صمیمانه‌ی خط مشی حزب، مورد سرزنش قرار می‌دهد. یا هنگامیکه دختر ك جوان سپاه رستگاری در «ژان مقدس کشتاوگاهها» در صدد نیکی کردن به فقرای شیکاگو بر می‌آید و به ناشایستگی خود پی می‌برد، می‌توان باز هم او را بیان‌کننده‌ی بخشی از اندیشه‌ی خود برشت دانست: «من باید بروم. هر کاری که از روی خشمونت عملی شود، نمی‌تواند خوب باشد. من به آنها تعلق ندارم. اگر در دوران کودکی‌ام به ضرب نکت و لیسروی



۱۰ / رونالد مگزی

گرسنگی، بمن می‌آموختند، مسلماً به آنها تعلق می‌داشتم و سنوآلی هم نمی‌کردم. اما همانطور که گفتم، بایه بروم» (۱) برشت، درواقع این هر دو نمایشنامه را با رسیدن به نتیجه‌ی حمایت از خشونت و حتی وحشیگری به پایان می‌رساند. معیناً، مضمون آنها، که پیروزی بر يك مقاومت ابتدائی در برابر چنان خشونتی است، می‌تواند گوشه‌ای از مسائل خود او را هیکس کند.

لیکن، یکی از خاطرات دوران تحصیلات ابتدائی برشت، جنبه‌ی خاصی از شخصیت او را که تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته است، روشن می‌کند. یکی از دوستانش گفته است که برشت و يك پسر دیگر، به ترتیب در درسهای زبان فرانسه و لاتین، در آخر کلاس می‌نشستند و پیه مردود شدن در آخر سال تحصیلی را به تن خود مالیده بودند. آن پسر، سببی می‌کرد با يك کردن بعضی عبارات اصلاح شده و تحویل دادن يك ورقه‌ی نوشته شده برای تجدید نظر در نمره‌اش، وضع خود را بهتر کند. حيله‌اش به زودی رو شد و يك سیلی توش جان کرد. برشت که متوجه عدم موفقیت این طرز کار شده بود، به روشهای ابتکاری تر دست زد. او زیر چند عبارت اضافی را با جوهر قرمز خط کشید و پیش آموزگار برد و از او پرسید که چرا به اینها نمره‌ی اشتباهی داده است. آموزگار که از این حيله‌ی تازه بی‌خبر بود، اعتراف کرد که زیاد سخت‌گیری کرده است، سپس به نمره‌ی برشت افزود و او توانست به کلاس بالاتر برود. (۲)

xalvat.com

در اینجا تشابه‌هایی از يك نوع فرومایگی طعنه‌آمیز دیده می‌شود که «مارتین اسلین» M. Esolin آنرا در مقایسه با شخصیت اصلی داستان «مصدر سرکار ستوان» نوشته‌ی «یاروسلاو هاسک» J. Hašek گرایش «شوایک» گونه‌ی برشت نامیده است. شوایک هرگز اعتراض نمی‌کند، هرگز نمی‌کوشد اراده‌ی خود را برای رسیدن به هدفهایش نشان دهد؛ او تنها اندازه‌ای به شیوه‌ی کشتی گیوان «جوجینسو» (۳) که سعی می‌کنند از وزن حریفشان به نفع خود استفاده کنند، عمل می‌نماید. او با رعایت کردن مقرراتی که مختص اعتصابیونی است که «مطابق قانون» کار می‌کنند، هم پیبودگی این



مقررات را نشان می‌دهد، و هم بندرت یا گاهی، از آنها منتفع می‌شود. بنا بر این، در اینجا برشت ادعای نمره‌ای بهتر نکرده است؛ بر عکس، او خود را بدتر از آنچه بود، نشان داد و به آموزگار چنین تلقین کرد که شاید ارزشیابی نادرست، نتیجه‌ی انتظار بی‌جا و نادرست باشد. او با قبول کردن نقش يك آدم گودن، حتی پیش از آن که به وی واگذار شده بود، توانست وضع خود را در نزد آموزگار، مورد تجدید نظر قرار دهد. اینگونه تاکتیکها، بارها و بارها به وسیله‌ی شخصیت‌های نمایشنامه‌های برشت تکرار می‌شوند. گالیله، که منکر نظریه‌ی خود شده، شاید عمداً به عنوان نمونه‌ی کسانی انتخاب شده باشد که زنده می‌مانند تا روزی دیگر دست به پیکار زنند. در مبارزه‌ی «هوراتی هاوکوریاتی‌ها» مرد جنگی، فقط پس از اینکه فرار می‌کند، این قدرت را بدست می‌آورد که با دشمنانش يك يك روبرو شده آنان را بکشد، با اینکه در جاهای مختلف، زخمی شده به بند افتاده بود. «پلاکه و لاسووا»، زن تهیج‌گر، در اقتباسی که برشت از داستان «مادر» اثر گورکی بعمل آورده، چنان در پرداختن به بحث‌های دشمنانش مهارت دارد که گوئی خود آغاز کرده است، و از همین رو می‌تواند نارسائی‌های آنان را رو کند، لیکن، با وجود اینکه از این شیوه‌ها بوی دیالکتیک مارکسیستی می‌آید - در واقع، «هوراتی»، مقدمه‌ای است بر همین اصطلاح - ولی نمی‌توان تشخیص داد که آیا این روش اقتباس، همیشه ستودنی و پسندیده است یا نه. این حقیقت که «نه دلاور» می‌تواند با چنان موفقیتی، خود را با محیط‌اش تطبیق دهد، وجود او را در پایان، بی اثر می‌کند و فقط اعتراض سلحشورانه و بی مورد دخترش «کاترین» است که در پایان نمایش، بشکل يك الهام در ذهن بیننده باقی می‌ماند. درست است که باریک‌بینی گالیله به او امکان می‌دهد تا ضمن نوشتن کتاب «مباحثات» - که دنیای علم بسا اشتیاق در انتظار آنست - نمایشی را به معرض تماشا بگذارد که برای کلیسای رومی کاملاً مفید می‌باشد. اما در اجراهای مختلف این نمایشنامه توسط برشت، این باریک‌بینی از احترام کافی برخوردار بود، و در عین حال، نفی هر گونه اعتراض آشکار، با هیجانی خارق‌العاده محکوم می‌شد. انسان به این تصور می‌رسد که برشت در اینجا تقسیم شده بود؛ از یکطرف،



زیرکی طبیعی و روستائی او که غالباً نتیجه‌ای مثبت میداد، از طرف دیگر، همدردی بی‌نهایت شدید او نسبت به فظیلت به‌خاطر فظیلت، بدون در نظر گرفتن نتایج آن. این همدردی، بویژه در آثار بعدی او، بارها و بارها بحشم می‌خورد. گالیله به از خود گذشته‌گی در راه حقیقت، «ننه دلاور» به از خود گذشته‌گی در راه شجاعت، فداکاری و انجام وظیفه، علاقمند است. «چهره‌های سیمون ماشا» از روی همدردی کامل، جواندختری میهن‌پرست را بحشم می‌کند، که همانند «ژاندارک» بارها برشت را شیفته‌ی خود کرد. «زن نیک سچوان» نمایشنامه‌ای است درباره‌ی امکان انجام کارهای نیک، «دایره‌ی گچی قفقازی»، نمایشنامه‌ای است درباره‌ی عدالت. تمامی این نمایشنامه‌ها و چند نمایشنامه‌ی دیگر، نشاننده‌ی نوعی دویارگی در برشت، گفتگوی درونی همیشگی بین ادعای نیکی، درستی و عدالت مطلق از یک طرف و سازش بوقلمون‌وار از طرف دیگر است. همانطور که خواهیم دید، بوقلمون صفتی، بطور کلی، در آثار او تسلط دارد. جستجوی فظیلت در آثار او، دائماً خودنمایی می‌کند.

برشت مدتی حدود یکسال با شغل لکتهبانی بیمارستان نظامی در ارتش خدمت کرد. صحنه‌های وحشت‌آور بیمارستان نظامی، در اشعار برشت، بویژه در اشعاری که طی سالهای ۱۹۲۰-۲۹ سرود، تأثیری زیاد داشت. این صحنه‌ها در آثار نمایشی او، به استثنای تنفر کلی و شدید از جنگ که در «مهاکمه‌ی لوگولوس» و «ننه دلاور» دیده میشود، چندان تأثیری به‌جای نگذاشته‌اند. یکی از مسائل شگفت آور نمایشنامه‌های او اینست که گرچه تعدادی از آنها بطور مستقیم یا غیر مستقیم با جنگ سر و کار دارند، هیچیک از آنها مانند نمایشنامه‌های مربوط به جنگ، دلخراش و برخورنده نیستند. تقریباً اینطور بنظر میرسد که برشت در پیری، همانطور که اشعارش بوضوح نشان می‌دهند به روی نفرت خود پرده‌ای کشیده است، همچنانکه بارها به روی ترحم خود پرده کشید، البته بدون تردید، بدلائل مختلف. هرچه باشد، برشت بدون هیچگونه تصویری از طبیعت انسان و شرارت‌هایی که هر آن می‌تواند انجام دهد، از خدمت نظام بازگشت. او به کشوری بازگشت که در جنگال یاس دست و پا می‌زد، رایش، که سند برتری آلمان تلقی میشد طرف چند



روز از عرصه‌ی گیتی برچیده شد و بجای خود هرج و مرج، سوب-خوردگی و در برخی موارد، تصمیم جدی به بازگرداندن عظمت نظامی کشور به هر قیمت و وسیله‌ی ممکن، را باقی گذاشت. سالهای بعد، با بیکاری، تورم، گرسنگی و کمبود خواروبار و خطر دائمی از هم پاشیدگی ملی همراه بود. در این ضمن، تقریباً تنها مخالفت جدی با احیای میلیتاریسم، بوسیله‌ی حزب کمونیست جدیدالتاسیس که «روزالوگز مپورگ» و «کسارل لیکنخت» رهبران آن درست در نخستین روزهای پس از «متارکهی جنگ» به قتل رسیده بودند، صورت گرفت. برای پی بردن به علل طرفداری بعدی برشت از کمونیستها لازم به یادآوری است هنگامیکه «ابرته Ebert» رئیس جمهور جدید، درباره‌ی ادامه‌ی یک سنت پوسیده با ستاد کل ارتش آلمان مذاکره می‌کرد، فقط کمونیستها بودند که از پذیرفتن ریشخند های رژیم می‌که اعتراف به دموکراتیک بودن می‌کرد، سرپیچی نمودند. در حقیقت، آنچه این رژیم می‌خواست به جای واقعیت موجود بنشانند، چیزی بهتر نبود. در نظر برشت، در اوائل سالهای ۲۹ - ۱۹۲۰ در تمام رویدادها، فقط یک حزب مخالف جدی وجود داشت، و این حزب به حمایت او نیازمند بود.

لیکن برشت به این سادگی‌ها هم، حتی تا یک دهه‌ی بعد، حمایت نکرد. طی سالهای ۲۹ - ۱۹۲۰ گرایش برشت بسوی حزب، غالباً همان گرایش زندانی از جنگ برگشته است که در اولین نمایشنامه‌ی اجرا شده‌اش بنام «آوای طبل‌ها در دل شعب» ابراز کرد، و از شرکت در جنبش «اسپار تاکیستها» در اوائل سال ۱۹۱۹ خودداری نمود: «آیا فکر می‌کنید من می‌خواهم در گندآبرو بیوسم تا آنچه شما عقیده می‌نمایید بتواند پایدار و پایدار بماند؟ شما را چه میشود، مست هستید؟» (۴) با اطمینان می‌توان گفت که تا پیش از اجرای نمایشنامه‌ی «اقدامات انجام شده» در سال ۱۹۲۰، در آثار نمایشی برشت، هیچگونه اشاره‌ی علنی به کمونیسم دیده نمی‌شود. اگر هم دیده شود، برشت تا آن زمان، یک آنارشویست بود، نه از لحاظ سیاسی، بلکه از لحاظ اخلاقی و عاطفی و به هیچگونه نظم قراردادی در هیچ موردی تن نمی‌داد، او در سال ۱۹۲۲



ازدواج کرد و پنج سال بعد، از همسرش جدا شد. در سال ۱۹۲۰، در تئاتر «مونیه کاهرسپیل» شغل «درام نویسی» را به عهده گرفت و بعدها تحت نظر دو تن از نمایشنامه نویسان بزرگ، یعنی «ماکس رایسهارت» و «اروین پیسکاتور» به فعالیت پرداخت. لیکن، روشمهای خصوصی او در ارائه نمایش، دنباله‌ی آمادگی و حساسیت تماشاگران، و سرپیچی عمدی از آنان بود. برشت، تا اندازه‌ای، با پیروی کردن از جنبش ضد هنری معروف به «دادا» که از میان طرفداران آن، بعضی دوستان نزدیکش را نام می‌برد، با پیوستن به یکی از مشت‌زنان معروف و به سرعت رفتن با یک اتومبیل روباز در اطراف برلین (که خود هم ساکن همان حوالی بود) به ترویج معنی خاصی از ورزش پرداخته اعلام کرد که سرگرمی تئاتر برای بیننده، نباید شکل جدی و رسمی داشته باشد، بلکه باید از تحرک رینگ بوکس و مسابقه‌ی دو برخوردار باشد. هنر، بر رویهم، برای خوشامد برشت خیلی مقدس شده بود و شاید بهتر باشد با طرفداران پر و پا قرص و رنگ گرفته‌ی «وواگنر» آشنا شود تا شدت طغیان او را ستایش کند. تئاتر، سرشار از نمایشنامه‌های اکسپرسیونیستی بود که با شیفتگی دیوانه‌وار ادعای ایمان به بشریت، به انسان نوین - که گویا پس از پیکارهای سخت اخیر گرفتار درد زایمان شده - ایمان به «تکفندی» ها، به مسائل «فوق حیاتی»، به فرد برتر، به اتحاد کائنات و اتحاد با همگان داشتند. برشت، بعنوان واکنشی در برابر این حالت، هوی سرش را به خط مستقیم از بالای پیشانی - اش قیچی کرد، کاری که تمام ضد احساس‌گرایان محتاط، از آن زمان تاکنون، آنرا نکوهش کرده‌اند. او لباسهایی می‌پوشید که بیشتر به لباس کار کارگران کارخانه شباهت داشت. او دورادور تالارهای تماشاگران را با آگهی‌هایی پوشانده و دوی آنها به عنوان اندوز به تماشاگران، نوشته بود که «مثل یک عده آدمهای رمانتیک، به اینطرف و آنطرف خیره تشوید». او نمایشنامه‌هایی نوشت که در آنها نشانی از انسان نوین دیده نمی‌شد، بلکه، در حد اعلا، بطرزی خشمونت‌آمیز، در هجو آن جامعه که وی محصول آرمانی‌اش بود غلو می‌کرد. او به ترویج آهنگ جاز و نوعی سادگی و اختصار



آمریکائی پرداخت. همین بود که موجب نخستین پیروزی او گردید. هنگامیکه «اوپرای سه پولی» در سال ۱۹۲۸ در برلین اجرا شد، برشت، نیمی از نمایشنامه‌های خود را، تقریباً همواره، علیرغم اعتراضات خشم‌آلود، اجرا کرده بود. طی چند ساعت پس از همان نخستین شب نمایش، نامش در سراسر آلمان مشهور گردید. آهنگ‌های جاز «کورت وایل» هم‌جا زیر لبها با سموت زمزمه می‌شد و شعارهایی از نمایشنامه‌ی او مانند «اول غذا، بعد اخلاق» تکیه کلام شدند. این نمایشنامه، با تمام استدلالهای نادرست‌اش، نمایشنامه‌ای مردمی بود. هدف برشت، همانطور که خودش بعدها گفت، «نوشتن نوعی گزارش درباره‌ی آن چیزی بود که بیننده (بیننده‌ی بورژوا) مایل است در قناتر، راجع به زندگی ببیند» (۵): این نمایشنامه، نوعی طنز «شوایک» گونه بود و می‌خواست به مردم بگوید «اینست آنچه شما دوست دارید. چگونه بود و می‌خواست به مردم دارید؟» جواب اینطور بود که مردم آنرا دوست می‌داشتند، و مشخص کردن خط فاصل بین تن‌آسایی و انتقاد از خود، اگر اصولاً بتوان مشخص کرد، کاری مشکل است. بدین ترتیب، پیروزی ضد رمانتیسیسم، ضد احساس‌گرایی، ضد فنون اوپرائی برشت یک پیروزی مشکوک بود. نمایشنامه، در ظاهر، هیچگونه پیام مثبت یا هیچگونه پیام واضح اجتماعی نداشت و بقول خودش، بی‌بردن به اینکه آیا نمایشنامه‌ی او یک ضربه‌ی خرد کننده بود یا شکست بشمار میرفت، کاری دشوار می‌نمود. بر رویهم، «اوپرای سه پولی» برشت را در آن زمان، در خط مقدم و در موضع پیشاهنگی نمایشنامه نویسان آلمان قرار داد.

xalvat.com

همچنین، در همین زمان بود که برشت با انتشار «دفتر شعر» خود به سال ۱۹۲۷ که مجموعه‌ای از قصاید، غزلیها و هجوهای او را دربر می‌گرفت و نام آن - «رساله‌ی وطنی» - تقلیدی بود از کتاب «نمازنامه‌ی شیطان» اثر یک منتقد کاتولیک، به عنوان یک شاعر، شناخته شد. این اشعار، با وجود اینکه قویاً تحت تأثیر «رهبوا»، Rimbaud «وی لن» Villon و «کیپلینگ» Kipling هستند، نشان‌دهنده‌ی نوعی سادگی زیرکانه، شیفتگی به کارهای عجیب و



غریب و فساد، و همچنین توجه دقیق به ارزشهای سخن می‌باشد - و آنطور که در وهله‌ی نخست ممکن است به نظر برسد، آلوده و شیطان صفت نیستند. هیچیک از اینها سادگی عبریان بعض اشعار بعدی برشت را ندارند، و در واقع، در کتابی با چنین حجمی، جای چندانی برای سرودن اشعاری با ارزش‌تر از آنچه برشت در سراسر زندگی شعری‌اش سروده است وجود ندارد. برخی از این موارد را می‌توان با نقل قولهایی از اشعار نمایشنامه‌های او نشان داد. ولی ارزیابی کامل آثار شعری برشت بررسی خطوط اصلی آثار نمایشی او را از نظر پنهان خواهد کرد. در اینجا باید اضافه کنیم که مقاله‌های برشت درباره‌ی داستان‌نویسی، «داستان سه پولی» در سال ۱۹۳۴ و «کسب و کار آقای ژول سزاره در سال ۱۹۵۷، بویژه موفقیت‌آمیز نبودند، گرچه «داستانهای آقای کوینر» (۱۹۵۶ - ۱۹۳۰)، سرگرم کننده و برانگیزاننده می‌باشد.

در این ضمن، دوران هرج و مرج، به پایان خود نزدیک می‌شد. آلمان، تازه از دوران تورم پس از جنگ خارج و به سوی ثبات اقتصادی نسبی میرفت که مجدداً دچار بحران جهانی سال ۱۹۲۹ گردید. این پیشامد، بنوبه‌ی خود، بمشابه‌ی ذلیل بارز غیر منطقی بودن و بیسودگی نظام سرمایه‌داری، کافی بود تا افکار برشت قویاً به راه‌حل پیشنهادی کمونیستها معطوف گردد. در عین حال، سرمایه‌داری در نظر او و بسیاری دیگر از روشنفکران چپ‌گرای، در دوران رشد نازیسم، وارد مرحله‌ی نهایی خود شده بود. حزب نازی، با حمایت سرمایه‌داران و صاحبان مطبوعات، از بحران اقتصادی برای جلب افکار میلیونها حمایت کننده استفاده کرد و ایجاد یک جامعه‌ی سازمان یافته را نوید داد که متکی بخود و کاملاً آلمانی خواهد بود و به هیچیک از انقلاباتی که طی پانزده سال گذشته مردم را سرکوب کرده است تن در نخواهد داد. حزب نازی برای نخستین بار موقعی به عنوان یک قدرت در آلمان پدیدار گردید که در انتخابات سال ۱۹۳۰ تعداد ۱۱۲ کرسی در «رایشستاگ» (مجلس ملی آلمان) بدست آورد. نمی‌توان گفت که آیا چنین عواملی واقعاً بر روی برشت تأثیر کرده‌اند یا نه؛ چنین تأییری، محتمل به نظر می‌آید ولی دلیل عینی برای اثبات آن وجود ندارد. (درواقع، موقعی



۱۷ / برتولت برشت

xalvat.com

که زندگینامه‌ی کاملاً مستندی درباره‌ی برشت وجود ندارد، تمامی گزارشهای مربوط به زندگی او را باید موقتی دانست.) چیزی که مسلم است، نمایشنامه‌های آشکارا کمونیستی او درست از همین دوره‌ی بحران اقتصادی و تهدید استبداد در آلمان که پیش از این سابقه نداشته است، آغاز می‌گردند.

همچنین، از این دوره به بعد بود که او به سازمانهای کارگری اجازه داد که نمایشنامه‌هایش را اجرا کنند. «اقدامات انجام شده»، نمایشنامه‌ای که به بررسی شیوه‌های تبلیغ در چین می‌پردازد، برای نخستین بار در سال ۱۹۳۰ توسط «گروه کارگران برلین بزرگ» اجرا شد. «آنکه گفت آری» نمایشنامه‌ای که مدافع تابعیت کامل فرد از منافع جامعه است، حتی تا پای جان، همان سال بوسیله‌ی دانشر-آموزان اجرا شد. در اواخر سال ۱۹۳۲ به اقتباس از داستان «مادر» اثر گورکی، نمایشنامه‌ای به همین نام نوشت که در آن، یک زن زیرک، مضحک و در عین حال سخت معتقد از طبقه‌ی کارگر، صمیمانه به دفاع از هدف کمونیستها بر می‌خیزد، که از لحاظ شخصیت، وجوه اشتراک زیاد با خود برشت دارد. (نقشی که «هلنه وایگل» - که برشت در سال ۱۹۲۸ با او ازدواج کرد و تا امروز بزرگترین مفسر آثار نمایشی برشت بشمار میرود - بازی کرد و شاید هم برای خود او نوشته شده بود) از این سه نمایشنامه، دو نمایشنامه‌ی اول بخاطر نفی و حتی حذف هرگونه ادعاهای فردی، بطوری بارز به چشیم می‌خورند. این نمایشنامه‌ها که ماهیت یک جنبه نگری دارند، این تصور را بوجود می‌آورند که برشت می‌خواسته خود را با سر-پیچی از نیاز به خشونت، متقاعد کند. گویا چنین است که برشت پس از مواجه شدن با تهدید نازیسم، تصمیم گرفت بر احساسات صلح دوستانه‌ی خود غلبه کرده با کسانی که می‌خواستند زور را با زور پاسخ دهند هم‌رای شود. (البته نباید فراموش کرد که سرانجام، تمامی جهان، گرچه بدون تحمیل نظم یکه‌تازانه‌ای که برشت ظاهراً در صدد تحمیل آن بر افراد بود، به سوی این اقدام ضروری علیه نازیسم کشیده شد.) در این میان، نمایشنامه‌ی سوم، با اینکه عمداً دارای جنبه‌ی تبلیغاتی گردیده، نسبت به دو نمایشنامه‌ی دیگر، با اتساع دوستی خاص برشت که در شخصیت «مادر» مجسم



۹۸ / دونالد گری

گردیده، فاقد جنبه‌ی آموزشی است. در اینجا مسائل حاد ایدئولوژی کمونیستی مورد بررسی قرار نگرفته، مسئله‌ی «هدف توجیه کننده‌ی وسیله است» هرگز مطرح نمی‌شود، و در عین حال، و برای نخستین بار در آثار برشت، انقلاب روسیه بطور علنی و برجسته به عنوان الگویی برای کارگران آلمان معرفی می‌شود.

از «اوپرای سه یولی»، با آمیختگی زیرکی، لودگی شوخی‌آمیز، گروه تماشاگران گستاخ، سرزنش کردن تند و گذرای وجدان تماشاگران، و ابهام و عدم مسئولیت‌اش تا این تبلیغ علنی درباره‌ی یک قهرمان، مسافتی طولانی فاصله بود. گذشته از این، خیلی دیر شده بود. اجرای نمایشنامه‌ی «مادر» برای عموم ممنوع گردید و ظرف یک سال، فاجعه فرا رسید و نازیها به تصرف «بدون خونریزی» قدرت نائل آمدند. برشت در سال ۱۹۳۳ مجبور به فرار از آلمان گردید و کتابهایش، مانند کتابهای بسیاری از دیگر نویسندگان، توقیف شدند. موقعی که «بازباز» دختر دوساله‌ی برشت در خطر به‌گروگان ماندن در کشور بود فقط اقدام رهایی‌بخش مخاطره‌آمیز یک کارگر نیک‌اندیش انگلیسی او را نجات داد، برشت به یک تراژدی بدتر نزدیک شده بود؛ و این، حادثه‌ای بود که میتوان گفت باعث نیشدار بودن داستان مشابهی گردید که برای نمایشنامه‌ی بعدیش «دایره‌ی گچی قفقازی» برگزید. ولی با وجود اینکه با برگشتن زن و فرزندش به نزد او، خانواده‌ی برشت کامل گردیده بود، اقدام لازم را که از او انتظار میرفت، بعمل نیاورد. او به روسیه نرفت، در عوض، پس از مدتی مسافرت در اطریش، سوئیس و فرانسه، در دانمارک اقامت گزید و به استثنای مسافرتها‌ی که برای مشاهده‌ی نحوه‌ی اجرای نمایشنامه‌هایش به پاریس و نیویورک کرد، بطور عمده از بهار سال ۱۹۳۳ تا تابستان سال ۱۹۳۹ در آنجا زندگی کرد. البته، او رابطه‌ی خود را با کمونیسم قطع نکرد و دلایلی بسیار وجود دارد که چرا او در خارج از مراکز اصلی این جنبش به سر میبرد. لیکن، در واقع، با اینکه او سردبیر مشترک مجله‌ی فصلی «داس ورت» که برای پناهندگان خارجی در مسکو منتشر میشد گردید، فقط یکبار از پایتخت روسیه دیدن کرد و اگر درست باشد علت نماندنش در آنجا را خنده‌کنان ایتطور توضیح داد: «نتوانستم قند کافی برای



۱۹ / برتولت برشت

جای و قهوه‌ی خود تهیه کنم. * ممکن است این مطلب قبل از محاکمه‌ها، در چین یا پس از محاکمه‌های معروف سال ۱۹۳۷ گفته شده باشد و اشاره به قند، ممکن است هرنوع شیرینی را شامل شود. هیچیک از رویدادهای روسیه، بطور دائم توجه برشت را بخود جلب نمیکرد و کارها و مسافرتهاى بعدیش حتی باعث شد که به افکار عجیب و غریب بپردازد. برشت، در آستانه‌ی جنگ از دانمارک بسوی استکهلم و سپس در سال ۱۹۴۰ بسوی فنلاند حرکت کرد. از این منطقه، که در نزدیکی مرزهای روسیه بود تقاضای روادید برای ایالات متحده کرد و در ۲۱ ژوئیه ۱۹۴۱ با استفاده از آن، از طریق کالیفرنیا وارد ایالات متحده‌ی آمریکا شد. او، بدلايلي که فقط میتوان حدس زد، عبور از سراسر طول روسیه را بدینجهت برگزید که از منتها الیه «ولادیوستوک» مر درآورده از آنجا بدون اینکه خطری وی را تهدید کند، با کشتی، از اقیانوس آرام بگذرد. بنابراین، چندان هم جای شگفتی نیست اگر گفته باشیم که وفاداری او به کمونیسم، آنچنان صمیمانه نبوده است. شاید هم اینطور نبوده باشد. شاید برشت اینطور احساس میکرد که ضمن تماس با محیط کشورهای غیر کمونیست، بهتر میتواندسته است کار کند. یا شاید، آنچه محتمل‌تر به نظر می‌آید، اینطور احساس میکرد که با اینکه کمونیسم، هدف او نیز هست، ولی تحت شرایط فعلی تحقق‌پذیر نیست، و او در مقایسه با امکاناتی که در کشورهای کمونیستی برایش فراهم می‌کردند، تشخیص داده که کاری بهتر برای به انجام رساندن دارد. لیکن، هرچه باشد، مسافرتهاى دوران تبعید برشت، آنچنانکه از آثار تبلیغی اوائل سال‌های ۳۹-۱۹۳۰ برمی‌آید، آن انسانی را که آماده‌ی فداکاری و پیروی از اصول حزبی است بما نمی‌نمایاند.

xalvat.com

نمایشنامه‌های دوران تبعید او نیز، بهمین علت، از شیوه و مشی تبلیغ‌گری پیروی نمیکنند. نمایشنامه‌هایی که دارای عنصر تبلیغ هستند - «کله گردها و کله تیزها»، «ترس و نکبت دایش سوم»، «تفنگسهای تنه‌کار» - که همگی در سال ۱۹۳۷ نوشته شده‌اند، ضد نازی و ضد فاشیست هستند، نه طرفدار کمونیسم. پس از اینها برشت در واقع فقط در سه کتا بخود آشکارا به



۴۰ / رونالد گری

xalvat.com

بررسی کمونیسم پرداخت - (به استثنای اشعار کوتاه) - در مقدمه‌ی «واقع... گرایانه»ی غیربرشتی بر «دایره‌ی گچی قفقازی» و بررسی شکست مشهور کمونیستها در «روزهای کمون» و دسته‌ی همسرایان که برای رقت آوردن برسالهای پس از جنگ در «گزارشی از هرنبورگ» نشان داده شده است، همگی به وجدان بشر توجه کرده اند. در واقع اینطور بنظر می آید که گوئی برشت، پس از اینکه خود را برای تطبیق دادن با سالهای ۳۹-۱۹۳۰ زیاد خسته کرده، در مخالفت کمونیستها با نازیسم بعنوان فعالیتی خاص که میتواندست است صادقانه آنرا به انجام رسانده حتی فعالیت تبلیغاتی خود را نیز در آن مسیر پیش ببرد، شرکت جسته است. در این ضمن، از سال ۱۹۳۹ تا سال ۱۹۴۱، دست به نوشتن نمایشنامه‌هایی زد که قسمت اعظم شهرت او را در خارج تامین کرد: «ننه دلاور»، «زندگی گالیله»، «زن نیک سچوان» و «ارباب پونتیلا و نوکرش هانی». «دایره‌ی گچی قفقازی» که از لحاظ سبک به این نمایشنامه‌ها شبیه است، بعدها در فاصله‌ی سالهای ۱۹۴۴ تا ۱۹۴۵ نوشته شد. این نمایشنامه‌ها، دارای جنبه‌هایی متفاوت بودند. از مضمون این نمایشنامه‌ها می‌توان به این نتیجه رسید - گرچه منطقاً ضروری نیست - که علاج ناسامانیتهائی که در اینها مطرح میشود، فقط کمونیسم است. لیکن، دامنه‌ی علاقه و توجه این نمایشنامه‌ها صریحاً و مستقیماً ماهیت سیاسی ندارد، بلکه، از يك نوع انسان دوستی کلی برخوردار است. در این نمایشنامه‌ها از خواننده دعوت میشود تا درباره‌ی رفتار انسانها به تفکر پردازد، درك کند، گاهی همدردی کند، گاهی طغیان کند و همیشه از خود این سؤال را بکند که در شرایطی مشابه این، باید چگونه رفتاری داشته باشد. در کار برشت، هیچگونه ترکیب نامفهوم یا ضربه‌های سبک به خاطر خود ضربه، که هرازگاهی در نمایشنامه‌های سالهای ۳۹-۱۹۴۰ دیده میشود، و همچنین هیچگونه دسته‌ی همسرایان که بخواهند «پیام» را به



۴۱ / برشست برشت xalvat.com

زور وارد مغز انسان کنند، همانطور که در نمایشنامه‌های اوائل سالهای ۳۹-۱۹۳۰ دیده میشود وجود ندارد. به کسی اندرز داده نمیشود که به کار بد دست زند تا تیک پدیدار گردد. در عوض، با تقاطری گاملا انسانی، شکیبیا در برابر عدالت و مصر برای حفظ آن، که انسان را به‌سوی شناخت‌هدایت می‌کند نه‌بسوی ترغیب و دامنه‌ی آن ماهیتاً از احساسات لطیف تا تقلای ذهن، از ستایش ناچیزترین جزئیات زندگی عادی تا تمایل لوده‌وار به شراب، زن و آواز، از ترحم شدید بر بدبختیهای فقرا تا تجسم لذتهای ثروتمندان، توام با حس همدردی کامل گسترده شده است. آنچه برشت، بیش از همه، در این آثار میخواهد نشان دهد، «گمدهی الهی» است و مسائل و مشکلات کمونیستی، در حد اعلا بصورت یک مسئله‌ی فرعی در می‌آید، گرچه ممکن است خود او چنین نیندیشیده باشد. بازهم، تعیین آنچه باعث این دگرگونی دوم در او شده، با اطلاعاتی که ما داریم دشوار است. بدرستی نمی‌توان گفت که اندوه تبعید باعث تعدیل احساسهای او و بالا رفتن شناختش گردیده یا گرایش ناگهانی برشت به عقاید و نظرات کمونیستی در اوائل سالهای ۳۹-۱۹۳۰ موجب واکنش اجتناب‌ناپذیر ازجانب وی شده است.

با وجود این، نمایشنامه‌های جدید برشت منعکس‌کننده‌ی تغییری هستند که پس از بازگشت برشت در دوران بعد از جنگ در او مشاهده میشد او طنزکنایه‌آمیز سابق و علائق و تمایلات تند خود را از دست نداده بود. اگر بگوئیم او آدم پخته‌ای شده بود، در صورتی که گفته‌ی ما بدین معنا باشد که وی یک گوته‌ی «المپی» دیگر شده بود و افسانه‌ای که می‌خواهد وی را همپایه‌ی این شاعر بزرگ - که برشت از او منتظر بود - بداند در حال شکل گرفتن بوده است، احتمالاً تصویری نادرست از وی ترسیم کرده‌ایم. برشت نمی‌خواست با کسی همپایه باشد. ولی طوماری که تصویر یک فیلسوف چینی در آن بود و او در تمام دوره‌ی تبعیدش آنرا با خود برد و نگهداری کرد، میتواند رهگشای شناخت آرمانهای



برشت باشد و بی‌جهت نبود که در دوران جنگ، علناً صحنه‌هایی دربارۀ زندگی «کنفوسیوس» نوشت. این فیلسوف تبعیدی با «قلب انسانی» اش، با مذهب «این جهانی» اش، سلوک خودپیمانه‌اش، کوششهایش برای دگرگون کردن «جامعۀ بزرگ» چین و برخورد انعطاف پذیرش با بیشتر مسائل انسانی، وجوه مشترک زیاد با برشت در دوران اخیر فعالیتش داشت. در وجود برشت، در مقایسه با گذشته، میشد شکبائی بیشتری دید. او جهان را بخود سخت نمیگرفت، علیرغم این حقیقت که باز هم مصمم بود با تمام قدرت شناخت خود آنرا دگرگون کند و بسیاری از تکنیسینها، کارگران، بازیگران زن و مرد، نگرش سخت انتقادی و تمایل او به کارکردن در هر شرایط و استفاده از هر استعداد به بهترین وجه ممکن را مورد ستایش قرار داده‌اند. گذشته از این، نظر برشت نسبت به نقش ویژه‌ی تئاتر، دگرگون شده بود. تئاتر، دیگر بطور مستقیم جنبه‌ی سیاسی نداشت، بلکه همانطور که در سال ۱۹۴۸ در «اورغنون کوچک» نوشت، جایی است که کارگر می‌تواند از «کارهای مهیب و پایان ناپذیر خود، همراه با وحشت از دگرگونی دائمی خویش، بعنوان سرگرمی لذت ببرد.» (۶) بطور خلاصه، برشت اساساً یک فلسفۀ استثنایی با خود همراه آورده بود: «آسان‌ترین شکل زندگی» — ظاهراً، یا فقط بطور تصادفی، نه در کشور پرولتری بلکه — در هنر است.» (۷) بدینسان، نگرشی ذهنی، با نگرش انقلابی پیشین برشت که هنوز هم آنرا حفظ کرده است پیوند می‌یابد و مشکل بتوان تشخیص داد که این دو نگرش، حقیقتاً چگونه ممکن است با هم سازش کنند.

در واقع، این، مسئلۀ عمده‌ی آخرین سالهای زندگی برشت است. او در سال ۱۹۴۹ در برلین شرقی که یک سال پیش از آنجا دیدار کرده بود اقامت گزید و سوای چند سفری که به خارجه رفت، بقیه‌ی عمرش را در آنجا گذراند. او انتخاب خود را بعمل آورده بود، و با وجود اینکه شاید جمهوری دموکراتیک آلمان، تحقق آرمانهای او نبوده باشد این کشور را به زیر بنای سرمایۀ داری حاکم بر



جمهوری فدرال آلمان ترجیح داد. در عین حال، با گرفتن يك گذرنامه‌ی اطریشی، برای اینکه در قید محدودیت‌های احتمالی آینده قرار نگیرد، در ظاهر امر، اقدامات لازم را بعمل آورد. حساب بانکی‌اش هم در سوئیس بود. لیکن، همانطور که بعدها معلوم شد، او هیچیک از این روزنه‌های اطمینان احتیاطی را مورد استفاده قرار نداد، ولی همینکه او چنین مقدماتی را تدارك دید، نشان می‌دهد که افکارش متوجه کجا بوده است. او آماده‌ی برگشت به بخشی غربی آلمان بود، به این امید که بطور منطقی از انقلاب صنعتی - که پیش از تولد برشت در آنجا آغاز گردیده بود - استفاده خواهد کرد. ولی او این‌امکان را هم پیش‌بینی کرده بود که جریان حوادث، به آنجائی منجر خواهد گردید که در روسیه شد، و میخواست چنانچه در نهایت امر قادر به سازش نگردید، از وجود يك در خروجی، مطمئن باشد. سازش، حداقل در دو مورد مهم، بر او تحمیل شد. نخست در سال ۱۹۵۰. نمایشنامه‌ی «محاکمه‌ی لوکولوس» پس از يك اجسرا پس فرستاده شد و در نتیجه، تغییراتی در آن راه یافت که بطور جدی بر روح صلح‌جوئی آشتی‌ناپذیر اشعار اِپرا تأثیر گذارد. اینکار به درخواست دولت عملی شد و معلوم نیست که برای رسیدن به این هدف از چه نوع فشار و اجباری استفاده شده است. دوم، در سال ۱۹۵۳. در ۱۷ ژوئن، يك قیام عمومی در برلین شرقی برپا شد که بطرزی بیرحمانه توسط نیروهای نظامی شوروی سرکوب گردید. برشت در این هنگام يك نامه‌ی طولانی نوشت و ظاهراً حاوی انتقاداتی بر این عمل بود، که فقط آخرین جمله‌ی آن که «وفاداری برشت به حزب وحدت سوسیالیستی» را در این لحظه‌ی بحرانی اعلام میکرد، در نشریه‌ی حزبی به چاپ رسید، تردیدی نیست که او با این ملرز چاپ نامه‌اش مورد تحقیر قرار گرفته بود. همچنین روشن است که انتقاد از يك رژیم یکه‌تاز، بمعنای شکنجه و عذاب خود خواسته است. این حقیقت نیز مسلم است که هیچگونه مطالبی از برشت باقی نمانده است که در آن اصولاً علیه بی‌عدالتیهای حکومت، اعتراضی کرده باشد. میگویند برشت با نقشه‌های اصلاح - طلبانه‌ی «ولفگانگس هارینگ» که بعدها به زندان طولانی محکوم گردید،



۲۴ / رونالد گری

موافق و در اواخر عمرش، مطمئناً بر این بود که همواره «از کمونیسم حرف زده شده و کسی به آن عمل نکرده است.» (۸) ولی بطور کلی، گرایش بوقلمون‌وار او که باعث حفظ جانش شد، درست مانند گالیله، و به او این امکان را داد تا ضمن اظهار وقاداری لفظی به حکومت بتواند بطور جدی و کامل به دنبال علائق خود برود، همواره برای مسلط بود.

xalvat.com

این سؤال که آیا پس‌دیرفتن شکنجه و شهادت، صحیح است یا سازش و انعطاف - سئوالی که خود برشت هم در بررسی افکار اجباری مسلک و مرام، که مدت‌ها پیش از آنکه بتواند وضع خودش را پیش‌بینی کند مورد استفاده قرار میداده - سئوالی است که شاید تحقیق حاضر، بتواند تا اندازه‌ای پاسخ‌گوی آن باشد. تا آنجا که به زندگی خود برشت مربوط میشد، او هدفهای بسیار داشت که فقط از طریق سازش میتوانست به آنها دست یابد. تأثیر «شیف بوئردام» برلین که بسیاری از نخستین نمایشنامه‌هایش در آنجا اجرا شد در سال ۱۹۴۵ در اختیار وی قرار گرفت، و از سال ۱۹۴۹ به بعد برای اجرای اختصای آثار خود و نمایشنامه‌های مقتبس از آثار کلاسیکها شروع به ساختن «برلیتر آنسامبل» کرد. این، خود فرصتی بود برای آزمایش عملی «شاید هائی» که خیلی بهتر بود از آن دست برداشته شود، و دو «شاید»ی که برشت در ضمن تمرینها بکار برده، بعنوان نشانه‌ای از حالت روحی او در آن زمان، در ذهن ما باقی مانده است. «من سعی نمیکنم نشان بدهم که حق با من است، بلکه میخواهم بدانم که آیا حق با من است یا نه.» این، در مقایسه با جزم‌گرایی روزهای نخست، يك طرز بسان متواضعانه بود. مجدداً به يك بازیگر میگوید «اما در مورد درخشندگی و چشمگیری نمایش، کار، کار تو است.» هیچ‌يك از نوشته‌های برشت، جنبه‌ی خشکه مقدسی ندارند؛ اگر لازم میشد، تمامی گفتار نمایش را از نو می‌نوشت، شخصیت‌های تازه می‌آفرید، گاهی اوقات حتی تمامی صحنه‌ها را از نو ترکیب میکرد تا عیبی که ناشی از صحنه‌پردازی بود اصلاح و برطرف شود. او کار خویش را، همچون کار دنیا، خیلی سخت نمیگرفت، در آن دستکاری می‌کرد و به جای اینکه آنرا حامل عقیده‌ای تحمیلی کند، به واقعیت تزئین‌شده‌اش



میساخت. و مهم‌ترین کمک برشت به دنیای کمونیستی پس از جنگ، همین برخورد «دیالکتیکی» با تئاتر و در تحول دائمی نگه‌داشتن آثار خویش است. مارکسیسم، در حد اعلا، فلسفه‌ی تطابق با شرایط و مشاهدی دقیق واقعیت است؛ اگر این خصوصیات مارکسیسم در عصر حاضر بصورتی گنگ درآمده، از آنجهت است که همچون مسیحیت، به نظام تغییرناپذیر دکما مبدل گردیده است. هنر برشت اینست که این خشکی و یکدندگی را درهم شکست و بخشی از نیروی حیاتی آن را از نو زنده کرد. این حقیقت که او توانسته است به ارائه‌ی نمایشنامه‌هایی که آشکارا دارای محتوی مارکسیستی و در عین حال مدافع عمل بودند ادامه دهد، میتواند بدین معنا باشد که بادهای ملایمی که اکنون در ادبیات شوروی شروع به وزیدن کرده، شاید در ادبیات آلمان شرقی نیز فرصتی برای خودنمایی بدست آورند. شاید حداقل، برشت اینچنین تصور میکرده و بهانه‌ای هم برای سازشهای ننگین‌اش وجود دارد. از سوی دیگر، این طرز فکر، که با رژیمهای یکه‌تاز میتوان مانند آموزگاران مدرسه‌ها رفتار کرد - گرچه آنها قواعد نمایش صحیح را در نظر می‌گیرند - طرز فکری فریبنده است. پس از مرگ برشت در چهاردهم اوت ۱۹۵۶، کمی قبل از دیدار «برلینر آنسامبل» از لندن، کمتر دیده شده است که دولت آلمان شرقی به شنیده شدن کامل و طبیعی صدای برشت، تمایلی از خود نشان داده باشد. روزنامه‌ی حزبی «نیوز دویچلند»، در سال ۱۹۵۴، اولین شب اجرای نمایشنامه‌ی «دایره‌ی گچی قفقازی» را نادیده گرفت. «آرشیوهای برشت» در برلین شرقی، آشکارا دارای اسناد و مطالبی فراوان هستند که تاکنون انتشار نیافته است و نگهبانان، وابستگان و دوستان برشت، حتی در آشکار کردن آنها برای پژوهندگان «باحسن نیت» نیز احتیاط به خرج میدهند، شاید بخاطر نگرانی از این که بسیاری از نظرات او، در صورت انتشار، برای محافل دولتی چندان خوش‌آیند نباشد. و در این طرز فکر، یکی از مهمترین دلایل بحث ما دیده میشود، که آیا از اعتراض علنی نتیجه‌ی بهتر به دست می‌آید یا از کارهای خطرناک و حساب‌شده. چون حکومت یکه‌تاز، در نهایت امر، کنترل و تعادل امور را در دست دارد. ممکن است بعضی خرده‌گیریهای پراکنده بر مؤسسات خود را تحمل کند، ولی از



۳۶ / رونالد کری

همان لحظه‌ای که هر گونه کوشش جدی برای ایجاد تحول، به مرحله‌ی عمل نزدیک شود، این دولت کنترل خود را محکم‌تر میکند و چنانست که کوئی اصولاً مطلبی گفته نشده است. برشت، نه مورد علاقه‌ی محافظ حکومتی آلمان شرقی بود نه مورد علاقه‌ی منتقدین روسیه‌ی شوروی. اینکه وجود او را تحمل کرده‌اند، احتمالاً دال بر اینست که در آثار او خطری جدی احساس نکردند. حال اینکه آثار و نوشته‌های او در صورتیکه مجدداً مطالعه و مشاهده گردند، در تشکیل نگرشی انسانی‌تر مؤثر خواهند بود یا نه، مسئله‌ای است که باید مورد بحث قرار بگیرد.

xalvat.com

خوانشی

- ۱- پ. ج. ۴. ص. ۱۵۸.
- ۲- ش. م. يك، ص. ۵.
- ۳- دفاع از خود، بدون اسلحه، که در زاین ابداع گردیده و اکثرون به‌صورت ورزشتپای ژیمناستیک در آمده است
- ۴- پ. ج. ۱. ص. ۱۸۲.
- ۵- پ. ج. ۳. ص. ۱۴۱.
- ۶- ت. ج. ۱۲. ص. ۱۴۰.
- ۷- همانجا.
- ۸- پ. ج. ۸. ص. ۱۹۹.